

راستی پیش آریا خاموش کن . و آنکهان رحمت بین و نوش کن  
 آن شکم خصم سیل او شده . دست پنهان در دعا اندر زده  
 کابله خدا رسوا کن این لاف لثام . تا یخبد سوی ما رحم کرام  
 ۷۰۰ مستجاب آمد دعای آن شکم . سوزش حاجت بزد بیرون علم  
 گفت حق گر فاسقی و اهل صنم . چون مرا خوانی اجابتها کنم  
 تو دعا را سخت گیر و شیخوول . عاقبت برهانندت از دست غول  
 چون شکم خود را بحضرت در سپرد . گریه آمد پوست آن دنبه ببرد  
 از پس گریه دویدند او گریخت . کودک از ترس عتابش رنگ ریخت  
 ۷۱۰ آمد اندر انجمن آن طفل خرد . آب روی مرد لافی را ببرد  
 گفت آن دنبه که هر صبحی بدان . چرب می کردی لبان و سبستان  
 گریه آمد ناگهانش در ربود . بس دویدم و نکرد آن جهد سود  
 خند آمد حاضرانرا از شگفت . رحمهاشان باز جنبیدن گرفت  
 دعوتش کردند و سیرش داشتند . نغم رحمت در زمینش کاشتند  
 ۷۲۰ او چو ذوق راستی دید از کرام . بی تکبر راستی را شد غلام

### دعوی طاووسی کردن آن شغال کی در خم صباغ افتاد،

آن شغال رنگ رنگ آمد نهفت . بر بنا گوش ملامت گر بگفت  
 بنگر آخر در من و در رنگ من . یک صنم چون من ندارد خود شن  
 چون گلستان گشته ام صدرنگ و خوش . مرا سجد کن از من سر مگش  
 کز و فر و آب و تاب و رنگ بین . فخر دنیا خوان مرا و زکن دین

Bul. خصم سیالش آمد . سبال او BK (۷۰۲) . و یا خاموش K (۷۰۲)  
 دویدم K (۷۱۲) . آن لاف Bul. (۷۰۴) . در دعای او زده .  
 In AH vv. ۷۱۴ and ۷۱۰ are transposed. (۷۱۴) L Bul. باز for زود .  
 و AL om. (۷۱۸) . خوش شن A (۷۱۷) . و آن شغال BK (۷۱۶) .  
 فر آب Bul. (۷۱۹)

۷۷. مظهر لطفِ خدای گشته ام . لوح شرح کبریایی گشته ام  
 ای شغالان هین بخوانیدم شغال . کی شغالی را بود چندین جمال  
 آن شغالان آمدند آنجا بجمع . همچو پروانه بگرداگرد شمع  
 پس چه خوانیمت بگو ای جوهری . گفت طاوس، نه چون مُشرکے  
 پس بگفتندش که طاوسان جان . جلوها دارند اندر گلستان  
 ۷۷۵. تو چنان جلوه کنی گفنا که نی . بادیه نرفته چون گویم منی  
 یانگِ طاوسان کنی گفنا که لا . پس نه طاوس خواجه بو العلاء  
 خلعتِ طاوس آید ز آسمان . کی رسی از رنگ و دعویها بدان

تشبیه فرعون و دعوی الوهیت او بدان شغال کی دعوی  
 طاوسی می کرد

همچو فرعون مرصع کرده ریش . برتر از عیسی پریده از خریش  
 او هم از نسلِ شغال ماده زاد . در خیمِ مالی و جاهی در فتاد  
 ۷۸۰. هرکه دید آن جاه و مالش سجد کرد . سجد افسوسیانرا او بخورد  
 گشت مَنك آن گدای ژنده دلق . از سجد و از تحیرهای خلق  
 مال مار آمد که در وی زهرهاست . و آن قبول و سجد خلق ازدهاست  
 هائے اے فرعون ناموسی مکن . تو شغال هیچ طاوسی مکن  
 سوی طاوسان اگر پیدا شوی . عاجزی از جلوه و رسوا شوی  
 ۷۸۵. موسی و هارون چو طاوسان بُدند . پَرِ جلوه بر سر و رویت زدند  
 زشتیت پیدا شد و رسواییت . سرنگون افتاده از بالایت

گویم for کوم (۷۷۵) K. نری Bul. (۷۷۲) کی for که B (۷۷۱)

عیسی In B موسی is written above (۷۷۸) و AL om. (۷۷۷)

او for خوش Bul. مال و جامش K Bul. خلقی دید (۷۸۰)

سر رویت A (۷۸۵) قبول سجد A (۷۸۲) وز تحیرهای A (۷۸۱)

افتاد Bul. (۷۸۶)

چون بِحَكِّ دِیدِی سِیَهَ گِشْتِی چو قَلْبِ • نَقْشِ شِیرِی رِفْتِ و پِیدَا گِشْتِ کَلْبِ  
 ای سِگِ گِریگِنِ زِشْتِ از حِرْصِ و جُوشِ • پُوسْتِیْنِ شِیرِی رَا بَرِ خُودِ مِیُوشِ  
 غُرَّةَ شِیرِی بِنِجَوَاهِدِ اَمْتِحَانِ • نَقْشِ شِیرِ و اَنگِ اِخْلَاقِ سِگَانِ

### تَفْسِیرِ وَتَعْرِیْفِ نِهِمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ

۷۹. گفتم یزدان مر نبی را در مساق • یك نشانی سهلتر ز اهل نفاق  
 گر منافق زفت باشد نغز و هَوَل • و شناسی مر ورا در لحن و قول  
 چون سفالین کوزه‌ها را می‌خری • امتحانی میکنی اے مشتری  
 می‌زنی دستی بر آن کوزه چرا • تا شناسی از طین اشکسته‌ها  
 بانگ اشکسته دگرگون می‌بود • بانگ چاوشست پیشش می‌رود  
 ۸۰ بانگ می‌آید که تعریفش کند • همچو مصدر فعل تعریفش کند  
 چون حدیث امتحان زوی نمود • یادم آمد قصه هاروت زود

قصه هاروت و ماروت و دلیری ایشان بر امتحان حق تعالی

پیش ازین زان گفته بودیم اندکی • خود چه گویم از هزارانش یکی  
 خواستم گفتن در آن تحقیقها • تا کنون و مانند از تعویقها  
 جمله دیگر زبشارش قلیل • گفته آید شرح یك عضوی زبیل  
 گوش کن هاروت را ماروت را • ای غلام و چاکران ما روت را  
 مست بودند امر تهاشاه اله • وز عجایبهای استدراج شاه  
 این چنین مستیست ز استدراج حق • تا چه مستیها کند معراج حق

بر for در K (۷۶۴) لحن قول AK (۷۶۱)

(۷۶۶) In AB Bul. this verse follows the Heading.

Heading: BK امتحانات. Bul. امتحانات الهی.

درین تحقیقها Bul. (۷۶۸) چه گویم A Bul. گفته بودیم A (۷۶۷)

عجایبهاست A (۸۰۱) جمله دیگر Bul. (۷۶۹)

دانه دماش چنین مستی نمود . خوانِ انعامش چها داند گشود  
 مست بودند و رهید از کند . های هوی عاشقانه می زدند  
 ۱۰۵ يك کین و امتحان در راه بود . صرصرش چون کاه گهرا می بود  
 امتحان می کردشان زیر و زبر . گی بود سرمست را زینها خیر  
 خندق و میدان بپیش او یکبست . چاه و خندق پیش او خوش مسکنیکست  
 آن بز کوهی بر آن کوه بلند . بر دود از بهر خوردی بی گزند  
 تا علف چینند ببینند ناگهان . بازی دیگر ز حکم آسمان  
 ۱۱۰ بر کوهی دیگر بر اندازد نظر . ماده بز بیند بر آن کوه دگر  
 چشم او تاریک گردد در زمان . بر جهد سرمست زین گه تا بدان  
 آنچه آن نزدیک بنماید ورا . که دویدن گرد بالوعه سرا  
 آن هزاران گز دو گز بنمایدش . تا زمستی میل جستن آیدش  
 چونک بجهد در فند اندر میان . در میان هر دو کوه بی امان  
 ۱۱۵ او ز صیادان یکه بگرینخته . خود پناهِش خونِ او را ریخته  
 شسته صیادان میان آن دو کوه . انتظار این فضاے با شکوه  
 باشد اغلب صید این بز همچین . ورنه چالاکت و چست و خصم بین  
 رستم ارچه با سر و سبالت بود . دام پاگیرش یقین شهوت بود  
 همچو من از مستی شهوت بپر . مستی شهوت بین اندر شتر  
 ۱۲۰ باز این مستی شهوت در جهان . پیش مستی ملک دان مُسْتَهان  
 مستی آن مستی این بشکند . او بشهوت التفتائی گی کند  
 آب شیرین تا نخوردی آب شور . خوش بود خوش چون درون دیدک نور  
 قطره امر بادهای آسمان . برگد جانرا زب وز ساقیان  
 تا چه مستیها بود املاکرا . وز جلالت رُوحهائے پاکرا

کوهی بلند AK (۱۰۸) . های و هوی Bul. رمیده B (۱۰۴)

چست و before A (۱۱۷) . بکوه A (۱۱۵) . کوهی for که Bul. (۱۱۰)

مستی و شهوت A in the first hemistich (۱۱۶) . مَلِك K (۱۲۰)

۱۲۵ که بیوی دل در آن می بسته اند . خَمْرُ بادهٔ این جهان بشکسته اند  
 جز مگر آنها که نومیدند و دُور . همچو کفّاری نهفته در قبور  
 ناامید از هر دو عالم گشته اند . خارهای بی نهایت کشته اند  
 پس زمستینها بگفتند ای دریا . بر زمین باران بدادیمی چو میخ  
 گستریدیمی درین بیداد جا . عدل و انصاف و عبادات و وفا  
 ۱۲۶ این بگفتند و قضا می گفت بیست . پیش پاتان دام ناپیدا بیست  
 هین مدو گسناخ در دشت بلا . هین مران کوران اندر کربلا  
 که ز موی و استخوان هالکان . می نیابد راه پای سالکان  
 جمله راه استخوان و موی و پی . بس که تیغ قهر لاشی کرد شی  
 گفت حق که بندگان جُست عَوْن . بر زمین آمده می رانند و هَوْن  
 ۱۲۷ پا برهنه چون رود در خارزار . جز بوقوفه و فکرت و پرهیزگار  
 این قضا می گفت لیکن گوششان . بسته بود اندر حجاب گوششان  
 چشنها و گوشها را بسته اند . جز مر آنها را که از خود رسته اند  
 جز عنایت کی گشاید چشم را . جز محبت کی نشاند خشم را  
 جهد بی توفیق خود کس را مباد . در جهان وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالْاَسْدَادِ

### قصهٔ خواب دیدن فرعون آمدن موسی را علیه السلام

#### و تدارك اندیشیدن،

۱۲۸ جهد فرعونی چو بی توفیق بود . هرچه او می دوخت آن تفتیق بود  
 اثر منجم بود در حکمش هزار . وز معبر نیز و ساحر بی شمار

L. نومیدند و کور. Bul. و. A om. (۸۲۶) بیوی Bul. . گر بیوی AL (۸۲۵)  
 عدل انصاف A (۸۲۹) . نا امیدان هر Bul. (۸۲۷) . همچو کفّاری .  
 بسته بُد A (۸۲۶) . کرده شی L Bul. (۸۲۲) . مران for مرو Bul. (۸۲۱)  
 (۸۲۹) In Bul. this verse follows the Heading. . حجاب گوششان A

مقدم موسی نمودندش بخواب • که کند فرعون و ملکش را خراب  
 با معبرگفت و با اهل نجوم • چون بود دفع خیال و خواب شوم  
 جمله گفتندش که تدبیرے کنیم • راه زادن را چو رهن می‌زنیم  
 ۸۴۵ تا رسید آن شب که مؤید بود آن • رأی این دیدند آن فرعونیان  
 که برون آرند آن روز از پگاه • سوی میدان بزم و تخت پادشاه  
 الصلا اے جمله اسرائیلیان • شاه میخواند شمارا ز آن مکان  
 تا شمارا زو نماید ی نقاب • بر شما احسان کند بهر ثواب  
 کان اسیران را بجز کوری نبود • دیدن فرعون دستوری نبود  
 ۸۵۰ گر فتادندی سره در پیش او • بهر آن یاسه بختندی برو  
 یاسه این بد که نیند هیچ اسیر • در گه و بیگه لقای آن امیر  
 بانگ چاوشان چو در ره بشنود • تا نیند زو بدیوارے کند  
 ور ببیند زوی او مجرم بود • آنچه بر سر او آن رود  
 بودشان حرص لقای ممتنع • چون حریص است آدی فیما منع

میدان خواندن بنی اسرائیل را برای حیلت منع ولادت

موسی علیه السلام،

۸۵۵ ای اسیران سوی میدانگه روید • کز شهنشه دیدن و جودست امید  
 چون شنیدند مژده اسرائیلیان • نشنگان بودند و بس مشتاق آن  
 حیل را خوردند و آن سو تاختند • خویشان را بهر جلوه ساختند

(۸۴۴) L Bul. خیال خواب. (۸۴۶) A om. After this verse Bul. adds:

پس بفرمودند در شهر آشکار • که منادیها کنند از شهریار

(۸۵۰) L یاسق. (۸۵۱) L یاساق خفتندی.

(۸۵۲) AB Bul. مجرم شود. L Bul. بدتر.

(۸۵۵) A دیدن جودست. Bul. دیدن خودست.

(۸۰۶) *contra metr.* Cf. note on v. ۶۰۲.

## حکایت،

همچنان کاینجا مغول حمله‌دان . گفت می‌جویم کسی از مصریان  
 مصریان را جمع آرید این طرف . تا در آید آنک می‌باید بکف  
 ۱۷۰ هرکه می‌آمد بگفتا نیست این . هین در آخواجه در آن گوشه نشین  
 تا بدین شیوه همه جمع آمدند . گردن ایشان بدین حمله زدند  
 شوی آنک سوی بانگ نمان . داعی الله را نبردندی نیمان  
 دعوت مکارشان اندر کشید . الحذر از مکر شیطان ای رشید  
 بانگ درویشان و محتاجان بنوش . تا نگیرد بانگ مخالفت گوش  
 ۱۷۵ گر گدایان طامعند و زشت‌خو . در شکم‌خواران تو صاحب‌دل بجو  
 در تگ دریا گهر با سنگهاست . فخرها اندر میان نگاهاست  
 پس بجوشیدند اسرایلیان . از پگه تا جانب میدان دوان  
 چون بحیلتشان میدان بُرد او . روی خود بنمودشان بس تازرو  
 کرد دلدارے و بخششها بداد . هم عطا هم وعدها کرد آن قباد  
 ۱۷۶ بعد از آن گفت از برای جانتان . جمله در میدان بخشید امشان  
 پاسخ دادند که خدمت کنیم . گر تو خواهی یک مه اینجا ساکنیم

بازگشتن فرعون از میدان بشهر شاد بتفریق بنی اسراییل از

زنانشان در شب حمل،

سه شبانگه باز آمد شادمان . کامشان حملست و دُورند از زنان

Heading: B om. (۸۵۹) B آرند . A می‌باید .

(۸۶۱) BK Bul. حیلست . (۸۶۰) AB Bul. محتاجان بنوش . A مخالفت .

(۸۶۷) BK Bul. پس as in text. (۸۶۶) Bul. داد آن قباد .

(۸۷۱) Bul. دادند خدمتها کنیم .

(۸۷۲) Bul. و . Bul. om. حملست . B کین شب حملست .

خازنش عمران هم اندر خدمتش \* هم بشهر آمد قرین صحبتش  
گفت ای عمران برین در خسپ تو \* هین مرو سوی زن و صحبت مجو  
گفت خسپم هم برین درگاه تو \* هیچ نندیشم بجز دلخواه تو  
بود عمران هم ز اسرائیلیان \* لیک مر فرعون را دل بود و جان  
گنج گمان بردی که او عصیان کند \* آنک خوف جان فرعون آن کند

جمع آمدن عمران با مادر موسی و حامله شدن مادر موسی  
علیه السلام،

سه برفت و او بر آن درگاه خفت \* نیم شب آمد بی دیدنش جفت  
زن برو افتاد و بوسید آن لبش \* بر جهانیدش ز خواب اندر شبش  
گشت بیدار او و زنی دید خوش \* بوسه باران کرده از لب بر لبش  
گفت عمران این زمان چون آمدی \* گفت از شوقه و قضای ایزده  
در کشیدش در کنار از مهر مرد \* بر نیامد با خود آن دم در نبرد  
جفت شد با او امانت را سپرد \* پس بگفت ای زن نه این کاریست خرد  
آهنی بر سنگ زد زاد آتشی \* آتشی از شاه و ملکش کین گشتی  
من چو ابرم تو زمین موسی نبات \* حق شه شطرنج و ما ماتیم مات  
مات و برد از شاه و دان ای عروس \* آن بدان از ما مکن بر ما فسوس  
آنچ این فرعون می ترسد ازو \* هست شد این دم که گشتم جفت تو

Heading: A om. آمدن. H عمران مادر. Bul حامله شدن موسی.

(۸۷۸) Bul. در for بر.

(۸۷۹) Bul. از لبش. In A the second hemistich is بوسه باران کرد از لب بر لبش.

(۸۸۰) A B. بر جهانیدش ز خواب اندر شبش \* گشت بیدار او و زنی دید خوش.

(۸۸۱) A for آن (۸۸۲) باران کرد.

(۸۸۵) A و مات.

(۸۸۷) Bul. می ترسد K.



وصیت کردن عمران جفت را بعد از مجامعت که مرا ندیده باشی،  
 و مگردان هیچ ازینها تم مزن . تا نیاید بر من و تو صد حزن  
 عاقبت پیدا شود آثار این . چون علامتها رسید ای نازنین  
 ۸۹۰ در زمان از سوی میدان نعرها . می رسید از خلق و پسر می شد هوا  
 شاه از آن هیبت برون جست آن زمان . پابره نه کین چه غافلهاست هان  
 از سوی میدان چه بانگست و غریو . کز نهبیش می رسد جتی و دیو  
 گفت عمران شاه ما را عمر باد . قوم اسرانیلیان اند از تو شاد  
 از عطای شاه شاد می کنند . رقص می آرند و کنها می زنند  
 ۸۹۵ گفت باشد کین بود اما ولیک . وهم و اندیشه مرا پر کرد نیک

### ترسیدن فرعون از آن بانگ،

این صدا جان مرا تغییر کرد . از غم و اندوه تلخ پیر کرد  
 پیش می آمد سپس می رفت شه . جمله شب او همچو حامل وقت زه  
 هر زمان می گفت ای عمران مرا . سخت از جا برده است این نعرها  
 زهره فی عمران مسکین را که تا . باز گوید اختلاط جفت را  
 ۹۰۰ کی زن عمران بهمان در خزید . تا که شد استاره موسی پدید  
 هر پیر که در آید در رحم . نجم او بر چرخ گردد منجم

Heading: AB om. بعد از مجامعت.

(۸۹۰) A om. و.

(۸۹۲) A می زند جتی.

(۸۹۵) B Bul. اما ولیک A. وهم اندیشه.

(۸۹۶) A om. و.

(۸۹۷) A for ره AB. همچو for وقت A (۸۹۷).

پیدا شدن ستاره موسی علیه السلام بر آسمان و غریب  
منجبان در میدان،

بیر فلک پیدا شد آن استاره‌اش \* کوری فرعون و مکر و چاره‌اش  
روز شد گفتش که ای عمران برو \* واقف آن غلغل و آن بانگ شو  
راند عمران جانب میدان و گفت \* این چه غلغل بود شاهنشاه تخت  
۱۰۵ هر منجم سربرهنه جامه چاک \* همچو اصحاب عزا بوسید خاک  
همچو اصحاب عزا آوازشان \* بد گرفته از فغان و سازشان  
ریش و مو بر کند رو بدریدگان \* خاک بر سر کرده خون پر دیدگان  
گفت خیرست این چه آشوبست و حال \* بد نشانی دهد محوس سال  
عذر آوردند و گفتند ای امیر \* کرد مارا دست تقدیرش اسیر  
۱۱۰ این همه کردیم و دولت تیره شد \* دشمن شه هست گشت و چیره شد  
شب ستاره آن پسر آمد عیان \* کوری ما بر جین آسمان  
زد ستاره آن پیر بر سما \* ما ستاره‌بار گشتیم از بکا  
با دل خوش شاد عمران و ز نفاق \* دست بر سر و بزد کاه الفراق  
کرد عمران خویش پر خشم و ترش \* رفت چون دیوانگان بی عقل و هش  
۱۱۵ خویشان را اعجبی کرد و براند \* گفتهای بس خشن بر جمع خواند  
خویشان را ترش و غمگین ساخت او \* نرده‌های بازگناه باخت او  
گفتشان شاه مرا بفریفتید \* از خیانت وز طمع نشکفتید

Heading: A om. بر آسمان.

(۱۰۶) B کای عمران.

(۱۰۷) A Bul. بر گرفته.

(۱۰۸) A om. و.

(۱۱۷) AL ستاره باز گشتیم.

(۱۱۷) AL نشکفتند. AL بفریفتند.

(۱۰۵) A Bul. عزا.

(۱۰۷) A بر کند و رو.

(۱۱۰) Bul. و خیره شد.

(۱۱۷) A om. و.

سوکے میدانِ شاهرا انگبختید . آبِ روسے شاهِ مارا ریختید  
 دست بر سینہ زدیت اندر ضامن . شاهرا ما فارغ آرم از غمان  
 ۹۲۰ شاه ہم بشنید و گفت ای خاینان . من بر آویزم شمارا بی امان  
 خویشرا در مضحکہ انداختم . مالها با دشمنان دم باختم  
 تا کہ امشب جملہ اسرایلیان . دور ماندند از ملاقاتِ زنان  
 مال رفت و آبِ رُو و کارِ ظلم . این بود یاری و افعالِ کرام  
 سالها اقرار و خلعت ہی برید . ملکتههارا مسلم ہی خورید  
 ۹۲۵ رأیتان این بود و فرهنگ و نجوم . طبل خوارانید و مکارید و شوم  
 من شمارا بر دَرَم و آتش زخم . بیف و گوش و لبانتان برگنم  
 من شمارا هیزم آتش کنم . عیش رفتہ بر شما ناخوش کنم  
 سجدہ کردند و بگفتند اے خدیو . گر یکی کزت زما چربید دیو  
 سالها دفع بلاها کردہ ایم . وہم حیران زانچ ماہا کردہ ایم  
 ۹۳۰ قوت شد از ما و حملش شد پدید . نطفہ اش جست و رحم اندر خرید  
 لیک استغفار این روز و ولاد . ما نگہ دارم ای شاه و قباد  
 روز میلادش رصد بندیم ما . تا نگرده فوت و تجهد این قضا  
 گر ندارم این نگہ مارا بکش . اے غلامِ رای تو افکار و هُش  
 تا بنہ مہ ہی شمرد او روز روز . تا نپرد تیر حکمِ خصم دوز  
 ۹۳۵ بر قضا هر کو شیخون آورد . سرنگون آید زخون خود خورد  
 چون زمین با آسمان خصی کند . شوره گردد سر زمردی بر زند  
 نقش با نقاش پنجه ہی زند . سبَلتان و ریش خود بر ہی کند

ریختند ABL . انگبختند ABL (۹۱۸)

شاه مارا فارغ Bul . زدید Bul . A (۹۱۹)

مکاران A (۹۲۰)

آتش before و Bul . om. (۹۲۶)

حکمش شد پدید Bul (۹۲۰)

نوم و حیران Bul (۹۲۶)

و Bul . om. (۹۲۱)

چون مکان بر لامکان جمله برد : Bul in the first hemistich BKL (۹۲۵)

## خواندن فرعون زنان نوزاده را سوی میدان هم جهت مکر،

بعد نه به شه برون آورد تخت \* سوی میدان و منادے کرد سخت  
 کای زنان با طفلکان میدان روید \* جمله اسرایلیان بیرون شوید  
 ۹۴۰ آن چنان که پار مردان را رسید \* خلعت و هر کس از ایشان زر کشید  
 هین زنان امسال اقبال شاست \* تا بیابد هر کسی چیزی که خواست  
 مر زنان را خلعت و صلّت دهد \* کودکانرا هر کلاه زر نهد  
 هر که او این ماه زایدست هین \* گنجها گیرد امر شاه مکیت  
 آن زنان با طفلکان بیرون شدند \* شادمان تا خیمه شه آمدند  
 ۹۴۵ هر زنی نوزاده بیرون شد ز شهر \* سوی میدان غافل از دستان و قهر  
 چون زنان جمله بدو گردد آمدند \* هر چه بود آن نر ز مادر بستند  
 سر بریدندش که اینست احیاط \* تا نروید خصم و نفزاید خیاط

بوجود آمدن موسی و آمدن عوانان بخانه عمران و وحی آمدن  
 بمادر موسی که موسی را در آتش اندازد

خود زن عمران که موسی برده بود \* دامن اندر چید از آن آشوب و دود  
 آن زنان قابله در خانها \* بهر جاسوسی فرستاد آن دغا  
 ۹۵۰ غمز کردندش که اینجا کودکیست \* نامد او میدان که در وهم و شکیب  
 اندرین کوچه یکی زیبا زنیست \* کودکی دارد ولیکن پرفنیست  
 پس عوانان آمدند او طفل را \* در تنور انداخت از امر خدا

میدان for بیرون Bul. ای زنان A (۹۴۹) . شد بیرون AL (۹۴۸)

کلاه و زر دهد A. و بخشش دهد Bul (۹۴۲) . پار for باز B (۹۴۰)

هر زن B Bul. (۹۴۵) . خیمه شاه Bul. A (۹۴۴)

با امر خدا Bul. (۹۵۲) . کاینجا A (۹۵۰)

وَحَىٰ آتَىٰ سَوَىٰ زَيْنَ زَانَ بِأَخْبَرَ • كَىٰ زَأْصَلِمْ أَن خَلِيلِست این پسر  
عَصَبِ يَأْ نَارُ كُوفِ بَارِقًا • لَا تَكُونُ النَّارُ حَرًّا شَارِدًا  
۲۵۵ زن بوخی انداخت اورا در شرر • بر تنِ موسی نکرد آتش اثر  
پس عوانان بی مراد آن سو شدند • باز غمازان کز آن واقف بُدند  
با عوانان ماجرا بر داشتند • پیشِ فرعون از براسِ دانگِ چند  
کاسِ عوانان باز گردید آن طرف • نیکِ نیکو بنگرید اندر عُرف

وحی آمدن بمادر موسی که موسی را در آب افکن

باز وَحَىٰ آتَىٰ که در آبش فگن • رُوسِ در او میدار و مو مگن  
۲۶- در فگن در نیلش و گن اعتماد • من ترا با وی رسامِ رُوسپد  
این سخن پایان ندارد مکرهاش • جمله ی پیچید هم در ساق و پاش  
صد هزاران طفل ی کشت او برون • موسی اندر صدرِ خانه در درون  
از جنون ی کشت هر جا بُد جنین • از حیلِ آن کورچشمِ دُوربین  
ازدها بُد مکرِ فرعونِ عنود • مکرِ شاهانِ جهانرا خورده بود  
۲۷- لیک ازو فرعون تر آمد پدید • هر ورا هر مکرِ اورا در کشید  
ازدها بود و عصا شد ازدها • این بخورد آنرا بتوفیقِ خدا  
دست شد بالاے دست این تا کجا • تا بیزدان که إِلَهِ الْهِنْتَهِي  
کان یکی دریاست بی غور و کران • جمله دریاها چو سیلی پیشِ آن  
حیلهها و چارهها گر ازدهاست • پیشِ إِلَّا اللهُ آنها جمله لاست  
۲۷- چون رسید اینجا پیامِ سرتیاد • محو شد وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالرَّشَادِ  
آنچ در فرعون بود آن در تو هست • لیک از دَرهاتِ محبوسِ چه هست  
ای دریغ این جمله احوالِ تو است • تو بر آن فرعون بر خواهی بست

و. A om. (۲۶۱) . اعتماد Bul. (۲۶۰) . امید AB Bul. (۲۵۹)

احوال تست Bul. (۲۷۲) . اندر تو هست BK Bul. (۲۷۱)

گر ز تو گویند و خشت زایدت • و زدیگر آفسان بنمایدت  
چه خرابت یکنند نفس لعین • دوری اندازدت سخت این قرین  
۹۷۵ آتشت را هیزم فرعون نیست • ورنه چون فرعون او شعله زنیست

حکایت مارگیر که ازدهای فسرده را مرده پنداشت و در  
رسمانهاش پیچید و آورد ببغداد،

يك حکایت بشنو از تاریخ گوی • تا بری زین راز سرپوشیده بوی  
مارگیری رفت سوی کوهسار • تا بگیری او بافسونهاش مار  
گر گران و گر شتابند بود • آنک جویندهست یابند بود  
در طلب زن دایما تو هر دو دست • کی طلب در راه نیکو رهبر است  
۹۷۶ لنگ و لوك و خفته شکل و بی ادب • سوی او می غیث و او را می طلب  
که بگفت و گه بخاموشی و گه • بوی کردن گیر هر سو بوی شه  
گفت آن یعقوب با اولاد خویش • جستن یوسف کنید از حد پیش  
هر حسن خود را درین جستن بجد • هر طرف رانید شکل مستعد  
گفت از روح خدا لا تأیسوا • همچو گم کرده پسر رو سو بسو  
۹۷۷ از ره حسن دهان پُرسان شوید • گوش را بر چار راه آن نهید  
هر کجا بوی خوش آید بوبرید • سوی آن سر کاشنای آن سرید  
هر کجا لطف بینی از کسی • سوی اصل لطف ره یابی عسی

نمایدت A. آن فسان L. و زدیگر چون فسان بنمایدت (۹۷۲) Bul.

ببغداد برای هنگامه Bul. مرده پنداشت که A. om. مارگیری Bul. Heading:

عاقبت جوینده یابند بود Bul. (۹۷۸)

هر سوی A (۹۸۱) بی ادب and before لوك after و A om. (۹۸۰)

Bul. (۹۸۵) Instead of the second hemistich H has the second hemistich of v. ۹۸۶, corr. in marg.

The first hemistich is suppl. in marg. H. (۹۸۶)

این همه خوشها ز دریا بیست ژرف \* جزورا بگذار و بر گل دار طَرف  
 جنگهای خلق بهر خوبست \* برگه بی برگی نشان طوبیست  
 ۹۹۰ خشهای خلق بهر آشتیست \* دامِ راحت دایما بی راحتیست  
 هر زدن بهر نوازش را بود \* هر گله از شکر آگه می کند  
 بوی بر از جزو تا کل ای کرم \* بوی بر از ضد تا ضد ای حکیم  
 جنگهای آشتی آرد دُرست \* مارگیر از بهر یاری مار جُست  
 بهر یارے مار جوید آدی \* غم خورد بهر حریف بی غمی  
 ۹۹۵ او همی جُستی یکی ماری شگرف \* گرد کوهستان در ایام برف  
 ازدهایی مرده دید آنجا عظیم \* کی دلش از شکل او شد پُر زیم  
 مارگیر اندر زمستان شدید \* مار می جُست ازهایی مرده دید  
 مارگیر از بهر حیرانی خلق \* مار گیرد اینت نادانی خلق  
 آدی کوهیست چون مفتون شود \* کوه اندر مار حیران چون شود  
 ۱۰۰۰ خویشتن نشاخت مسکین آدی \* از قزونی آمد و شد در کمی  
 خویشتن را آدی ارزان فروخت \* بود اطلس خویش بر دلفی بدوخت  
 صد هزاران مار و گه حیران اوست \* او چرا حیران شدست و ماژدوست  
 مارگیر آن ازدهارا بر گرفت \* سوی بغداد آمد از بهر شگفت  
 ازدهایی چون ستون خانه \* می کشیدش امر پی دانگانه  
 ۱۰۰۵ کازدهایی مرده آورده ام \* در شکارش من جگرها خورده ام  
 او همی مرده گمان بردش ولیک \* زنده بود و او ندیدش نیک نیک  
 او ز سرماها و برف افسرده بود \* زنده بود و شکل مرده می نمود  
 عالم افسردست و نام او جهاد \* جامد افسرده بود اے اوستاد  
 باش تا خورشید حشر آید عیان \* تا ببینی جنبش جسم جهان

(۹۹۱) A in the second hemistich: هر نوازش بهر نوازش را بود.

(۹۹۲) A با for ta *dis*. (۹۹۵) AB Bnl. HK. مار. در ایام HK.

(۱۰۰۴) K دنگانه, with the gloss و حیرانی دنگانه Bnl.

۱۰۱۰ چون عصای موسی اینجا مار شد \* غفل را از ساکنان اخبار شد  
 پاره خاک ترا چون مرد ساخت \* خاکهارا جلگی شاید شناخت  
 مرده زین سو اند و زان سو زنده اند \* خامش اینجا وان طرف گوینده اند  
 چون از آن سوشان فرستد سوی ما \* آن عصا گردد سوی ما ازدها  
 کوهها هر سخن داودے کند \* جوهر آهن بکف موی بود  
 ۱۰۱۵ باد حمال سلیمانی شود \* بحر با موی سخن دانی شود  
 ماه با احمد اشارت بین شود \* نار ابرهیم را نسرین شود  
 خاک فارون را چوماری درگشود \* استن حنانه آید در رشود  
 سنگ بر احمد سلاهی کند \* کوه یحیی را پیای می کند  
 ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم \* با شما نامحرمان ما خامشیم  
 ۱۰۲۰ چون شما سوی جهادی می روید \* محرم جان جهادان چون شوید  
 از جمادے عالم جانها روید \* غلغل اجزای عالم بشنوید  
 فاش نسیح جمادات آیدت \* وسوسه تأویلها نریایدت  
 چون ندارد جان تو قندیلها \* پیر بینش کرده تأویلها  
 که غرض نسیح ظاهرگی بود \* دعوی دیدن خیال غی بود  
 ۱۰۲۵ بلک مر بیننده را دیدار آن \* وقت عبرت می کند نسیح خوان  
 پس چو از نسیح یادت می دهد \* آن دلالت همچو گفتن می بود  
 این بود تأویل اهل اعتزال \* وان آنکس کو ندارد نور حال  
 چون زحس بیرون نیامد آدی \* باشد از تصویر غیبی اعجبی

باید شناخت Bul. پاره خاکی Bul. (۱۰۱۱) از ساکنان H. اینجا مار شد Bul. (۱۰۱۰)

written شود with موی کند A (۱۰۱۴) زان طرف Bul. زین سوی K (۱۰۱۲)

استن حنانه آید در رشود B in the second hemistich (۱۰۱۶) شود Bul. above.

پیر نایدت A in the second hemistich (۱۰۲۲) B om. (۱۰۱۷)

وقت عبرت می شود B (۱۰۲۵) خیال و غی Bul. (۱۰۲۴)

وای آنکس Bul. (۱۰۲۷)



این سخن پایان ندارد مارگیر. می کشید آن مار را با صد زحیر  
 ۱۰۲۰ تا بیفداد آمد آن هنگامه جو. تا نهد هنگامه بر چارسو  
 بر لب شط مرد هنگامه نهاد. غلغله در شهر بغداد افتاد  
 مارگیره ازدها آورده است. بوالعجب نادر شکاری کرده است  
 جمع آمد صد هزاران خام ریش. صید او گشته چو او از ابلهش  
 منتظر ایشان و هر او منتظر. تا که جمع آیند خلق منشیر  
 ۱۰۲۵ مردم هنگامه افزون تر شود. کدیه و توزیع نیکوتر رود  
 جمع آمد صد هزاران ژانخا. حلقه کرده پشت پا بر پشت پا  
 مرد را از زن خبری زازدحام. رفته درم چون قیامت خاص و عام  
 چون می حراقه جنابید او. می کشیدند اهل هنگامه گلو  
 واژدها. کز زمهریر افسرده بود. زیر صد گونه پلاس و پرده بود  
 ۱۰۳۰ بسته بودش با رسنهای غلیظ. احیاطی کرده بودش آن حفیظ  
 در درنگ، انتظار و اتفاق. تافت بر آن مار خورشید عراق  
 آفتاب گرم سیرش گرم کرد. رفت از اعضاے او اخلاط سرد  
 مرده بود و زنده گشت او از شکفت. ازدها بر خویش جنیدن گرفت  
 خلق را از جنبش آن مرده مار. گشتشان آن يك تخیر صد هزار  
 ۱۰۳۵ با تخیر نعرها انگیختند. جملگان از جنبش بگریختند  
 می سگست او بند و زان بانگ بلند. هر طرف می رفت چاقاچاق بند  
 بندها بگست و بیرون شد ز زیر. ازدهایی زشت غران همچو شیر  
 در هزیمت بس خلائق کشته شد. از فتاده کشتگان صد پشته شد

حلقه گشته A om. Bul. (۱۰۲۶) نیکوتر شود B (۱۰۲۵) خلقی B (۱۰۲۴)

so vocalised in BLT. حراقه (۱۰۲۸) A om. (۱۰۲۷)

درنگ و انتظار A Bul. (۱۰۴۱) کر for در Bul (۱۰۳۹)

ZAN and before. K om. می سگست او Bul. شکست او ABL (۱۰۴۶)

بندها بگست بیرون شد A. بسگست K. بگست H. بندها بشگست B Bul. (۱۰۴۷)

and so corr. in H. و کشتگان B (۱۰۴۸) و غران A

مارگیر از ترس بر جا خشك گشت \* کی چه آوردم من از کُھسار و دشت  
 ۱۰۵۰ گرگرا بیدار کرد آن کور مبش \* رفت نادان سوی عزراییل خویش  
 اژدها يك لقمه کرد آن گبجرا \* سهل باشد خون خورے حججرا  
 خویش را بر اُستنی پیچید و بست \* استخوان خورده را درم شکست  
 نفست اژدهاست او کی مردهاست \* امر غم و بی‌آلتی افسردهاست  
 گر بیابد آلت فرعون او \* که بآمر او هی رفت آب جو  
 ۱۰۵۵ آنگه او بنیاد فرعونى کند \* راه صد موسی و صد هارون زند  
 کرمکست آن اژدها از دست فقر \* پشه گردد زجاہ و مال صفر  
 اژدهارا دار در برف فراق \* هین مگش اورا بخورشید عراق  
 تا فسرده می‌بود آن اژدهات \* لقمه اوی چو او یابد نجات  
 مات کن اورا و این شوزمات \* رحم گم کن نیست او زاهل صلوات  
 ۱۰۶۰ کان تف خورشید شهوت بر زند \* آن خفاش مُردریگت پر زند  
 می‌کشانش در جهاد و در قتال \* مَرْدوارِ اللَّهِ بِجَزِيكَ الْوَصَال  
 چونک آن مرد اژدهارا آورید \* در هوای گرم و خوش شد آن مرید  
 لاجرم آن فتنها کرد ای عزیز \* بیست همچندانک ما گفتیم نیز  
 تو طمع داری که اورا بی جنا \* بسته داری در وقار و در وفا  
 ۱۰۶۵ هر خسی را این نمناگی رسد \* موسی باید کی اژدها کشد  
 صد هزاران خلق ز اژدها بے او \* در هزیمت کشته شد از رای او

### تهدید کردن فرعون موسی را علیه السلام،

گفت فرعونش چرا تو اے کلیم \* خلق را گشتی و افگندی تو بیم

و. L Bul. om. نفس Bul. (۱۰۵۲) . حججرا BL (۱۰۵۱)

و. BKL om. (۱۰۶۳) . کرم گشت آن اژدها A (۱۰۵۶)

در وفا در وفا (۱۰۶۴) A . بلکه صد چندان که T Bul (۱۰۶۲)

افگندی بیم Bul. چرا ای تو کلیم A (۱۰۶۸) . اژدهای before z om. A (۱۰۶۶)

در هزیمت از تو افتادند خلق \* در هزیمت گشته شد مردم ز زلف  
 لاجرم مردم ترا دشمن گرفت \* کین تو در سینه مرد و زن گرفت  
 ۱۰۷۰ خلق را میخواندی بر عکس شد \* از خلافت مردمان را نیست بد  
 من هم از شرت اگر پس و خزم \* در مکافات تو دیگی و پزیم  
 دل ازین بر کن که بفریبی مرا \* یا بجز زلف پس روی گردد ترا  
 تو بدان غره مشو کس ساختی \* در دل خلقان هراس انداختی  
 صد چنین آری و هر رسوا شوی \* خوار گردی ضحکه غوغا شوی  
 ۱۰۷۵ همچو تو سالوس بسیاران بُدند \* عاقبت در مضری ما رسوا شدند

### جواب موسی فرعون را در تهدیدی کی می کردش،

گفت با امر حتم اشراك نیست \* گر بریزد خونم امرش باک نیست  
 راضیم من شاکرم من ای حریف \* این طرف رسوا و پیش حق شریف  
 پیش خلقان خوار و زار و ریش خند \* پیش حق محبوب و مطلوب و پسند  
 از سخن می گویم این ورنی خدا \* از سیه رویان کند فردا ترا  
 ۱۰۸۰ عزت آن اوست و آن بندگانش \* ز آدم و ابلیس بر میخوان نشانش  
 شرح حق پایان ندارد همچو حق \* هین دهان بر بند و برگردان ورق

### پاسخ فرعون موسی را علیه السلم،

گفت فرعونش ورق در حکم ماست \* دقتر و دیوان حکم این دم مراست  
 مرا بخریده اند اهل جهان \* از همه عاقلتری تو ای فلان  
 موسی خود را خریدی هین برو \* خویشتن کم بین بخود غره مشو

مطلوب و محبوب Bul. (۱۰۷۸) در عکس Bul. (۱۰۷۰)

دقتر دیوان Bul. AB (۱۰۸۳)

غافل تری B (۱۰۸۳)

۱۰۸۵ جمع آرم ساحران دهر را • تا که چهل تو نمایم شهر را  
این نخواهد شد بروزی و دو روز • مهلتم ده تا چهل روز تهور

### جواب موسی علیه السلام فرعون را،

گفت موسی این مرا دستور نیست • بندهام اِمهالِ تو مأمور نیست  
گر تو چیری و مرا خود یار نیست • بنده فرمانم بدانم کار نیست  
می‌زنم یا تو بجد تا زندام • من چه کاره نُصرتم من بندهام  
۱۰۹۰ می‌زنم تا در رسد حکم خدا • او کند هر خصم از خصی جدا

### جواب فرعون موسی را و وحی آمدن موسی را علیه السلام،

گفت فی فی مهلتی باید نهاد • عشوها کم ده تو کم پیمای باد  
حق تعالی وخی کردش در زمان • مهلتش ده متسع مهتراس از آن  
این چهل روزش بنده مهلت بطوع • تا سگالد مکرها او نوع نوع  
تا بکوشد او یکی من خفته ام • تبرزو گو پیش ره بگرفته‌ام  
۱۰۹۵ حیلهاشانرا همه برهم زنم • و آنچه افزایند من برگم زنم  
آب را آرند و من آتش کنم • نوش و خوش گیرند و من ناخوش کنم  
مهر پیوندند و من ویران کنم • آنک اندر و هم نآرند آن کنم  
تو مترس و مهلتش ده نم‌دراز • گوسپه گرد آر و صد حیله بساز

ره for رو A. یکی for که فی BL Bul. (۱۰۹۴)

گیرند after Bul. om. نوش خوش A. آرند after Bul. om. (۱۰۹۶)

نآرند for نآید Bul. om. و Bul. om. (۱۰۹۷)

مهلت دادن موسی علیه السلام فرعون را تا ساحران را جمع  
کند از مداین،

گفت امر آمد برو مهلت ترا \* من بجای خود شدم رستی زما  
۱۱۰۰ او می شد واژدها اندر عقب \* چون سگ صیاد دانا و محب  
چون سگ صیاد جنبان کرده دم \* سنگ را می کرد ریگ او زیر سم  
سنگ و آهن را بدر در می کشید \* خرد می خایسید آهن را پدید  
در هوا می کرد خود بالای برج \* کی هزیمت می شد از وی روم و گرج  
گفك می انداخت چون اُشتر زکام \* قطره بر هر که زد می شد جذام  
۱۱۰۵ ثَغْ ثَغْ دندان او دل می شکست \* جان شیران سیه می شد زدست  
چون بقوم خود رسید آن مجتبی \* شدق او بگرفت باز او شد عصا  
تکیه بر وی کرد و می گفت ای عجب \* پیش ما خورشید و پیش خصم شب  
ای عجب چون می بیند این سپاه \* عالی پر آفتاب چاشتگاه  
چشم باز و گوش باز و این ذکا \* خیره ام در چشم بندی خدا  
۱۱۱۰ من از ایشان خیره ایشان هم زمن \* از بهاری خار ایشان من سمن  
پیششان بر دم بسی جام رحیق \* سنگ شد آبش پیش این فریق  
دسته گل بستم و بر دم پیش \* هر گلی چون خار گشت و نوش نیش  
آن نصیب جان بی خویشان بود \* چونک با خویشان پندگی شود  
خفته بیدار باید پیش ما \* تا بیدارک ببیند خوابها  
۱۱۱۵ دشمن این خواب خوش شد فکر خلق \* تا نخسید فکرش بسته است خلق  
حیرتی باید که روید فکرا \* خورده حیرت فکرا و ذکررا

Heading: A om. از مداین. (۱۰۹۹) B خود سوم بجای.

(۱۱۰۰) A om. و in the first (۱۱۰۷) A (۱۱۰۵) A ثَغْ ثَغْ. و آهن را بدید A (۱۱۰۶)

hemistich. (۱۱۰۸) A چون می منباید K. آفتاب BK Bnl. چون می منباید A (۱۱۰۸)

کی روید A (۱۱۱۷)

هرک کاملتر بود او در هنر \* او بمعنی پس بصورت پیشتر  
 راجعون گفت و رُخوع این سان بود \* که گله و گردد و خانه رود  
 چونک و گردید گله از ورود \* پس فتد آن بز که پیش آهنگ بود  
 ۱۱۲۰ پیش افتد آن بز لنگ پَسین \* أَضْحَكَ الرَّجْعِي وَجُوهَ الْعَابِسِينَ  
 از گزافه گی شدند این قوم لنگ \* فخر را دادند و بخریدند ننگ  
 پا شکسته میروند این قوم حج \* از حرج راهیست پنهان تا فرج  
 دل زدانشها بشتند این فریق \* زانک این دانش نداند این طریق  
 دانشی باید که اصلش زان سرست \* زانک هر فرعی باصلش رهبرست  
 ۱۱۲۵ هر پری بر عرض دریا گی پرد \* تا لدت علم لدنی میبرد  
 پس چرا علمی بیآموزی ببرد \* کش بیاید سینه را زان پاك کرد  
 پس مجو پیشی ازین سر لنگ باش \* وقت و گشتن تو پیش آهنگ باش  
 آخرون السَّابِقُونَ باش ای ظریف \* بر شجر سابق بود میوه طریف  
 گرچه میوه آخر آید در وجود \* اولست او زانک او مقصود بود  
 ۱۱۳۰ چون ملايك گوی لَا عِلْمَ لَنَا \* تا بگیرد دست تو عَلَمَنَا  
 گر درین مکتب ندانی تو هجا \* هبجو احمد پُری از نور حجی  
 گر نیاشی نامدار اندر بلاد \* کم نه الله اعلم بِالْعِبَاد  
 اندر آن ویران که آن معروف نیست \* امر برای حفظ گنجینه زریست  
 موضع معروف گی بنهند گنج \* زین قبل آمد فرج در زیر رنج  
 ۱۱۳۵ خاطر آرد بس إشکال اینجا و لیک \* بسکند إشکال را أُستور نیک  
 هست عشقش آتشی إشکال سوز \* هر خیالی را بروید نور روز  
 هم از آن سو جو جواب ای مرتضی \* کین سوال آمد از آن سو مرتضی

آن طریق BK Bul. (۱۱۲۲) corr. in marg. چونک گله باز گردید K (۱۱۱۶)

فرح A (۱۱۲۴) والله L Bul. (۱۱۲۲) که بیاید Bul. (۱۱۲۶)

بگسند اشکال را L Bul. بس سكال A (۱۱۳۵)

آتش A (۱۱۲۶)

گوشه بی گوشه دل شهره‌یست \* تاب لا شرقی ولا غرب از مه‌یست  
 تو ازین سو و از آن سو چون گدا \* ای کله معنی چه می‌جویی صدا  
 ۱۱۴۰ هم از آن سو جو که وقت درد تو \* می‌شو که در ذکر یا رب دوستو  
 وقت درد و مرگ از آن سو می‌نهی \* چونک دردت رفت چونی اعجیبی  
 وقت محنت گشته الله گو \* چونک محنت رفت گویی راه کو  
 این از آن آمد که حقرا بی گمان \* هر که بشناسند بود دایم بر آن  
 و آنک در عقل و گمان هستش حجاب \* گاه پوشیده‌ست و گاه بدریده‌جیب  
 ۱۱۴۵ عقل جزوی گاه چیره گه نگون \* عقل کل این از رب الهمون  
 عقل بفروش و هنر حیرت بخر \* رو بخواری نی بخارا ای پسر  
 ما چه خودرا در سخن آغشته‌ام \* کز حکایت ما حکایت گشته‌ام  
 من عدم و افسانه گرم در حین \* تا تنقلب یام اندر ساجدین  
 این حکایت نیست پیش مرد کار \* وصف حالت و حضور یار غار  
 ۱۱۵۰ آن اساطیر اولین که گفت عاق \* حرف قرآن را بد آثار نفاق  
 لامکانی که درو نور خداست \* ماضی و مستقبل و حال از کجاست  
 ماضی و مستقبلش نسبت بتوست \* هر دو یک چیزند پنداری که دوست  
 یک تنی اورا پدر مارا پسر \* بام زیر زید و بر عمرو آن زیر  
 نسبت زیر و زبر شد زان دو کس \* سقف سوی خویش یک چیزست و بس  
 ۱۱۵۵ نیست مثل آن مثالست این سخن \* فاصر از معنی نو حرف کهن  
 چون لب جو نیست مشکا لب ببند \* بی لب و ساحل بدست این بحر قند

(۱۱۴۹) A صدأ for هلا (۱۱۴۹)

ذکر و یا ربی K (۱۱۴۰)

(۱۱۴۱) BK Bul مرگ آن سو

(۱۱۴۲) A کی حقرا

(۱۱۴۴) Bul. عجیب

(۱۱۴۵) Bul. عقل جزوی

(۱۱۴۷) A ما چو خودرا

(۱۱۴۸) A من عدم افسانه

(۱۱۵۲) BK نسبت بتوست

(۱۱۵۴) B چیزست بس

(۱۱۵۵) Bul. معنی نو

## فرستادن فرعون بمداین در طلب ساحران،

چونک موسی باز گشت و او بماند \* اهل رأی و مشورت را پیش خواند  
 آن چنان دیدند کز اطراف مصر \* جمع آردشان شه و صراف مصر  
 او بسی مردم فرستاد آن زمان \* هر نوحی بهر جمع جادوان  
 ۱۱۶۰ هر طرف که ساحری بد نامدار \* کرد پَران سوی او ده پیک کار  
 دو جوان بودند ساحر مُشهر \* سحر ایشان در دل مه مُشهر  
 شیر دوشید ز مه فاش آشکار \* در سفرها رفته بر ختی سوار  
 شک کرباسی نموده ماهتاب \* آن پیبوده فروشید شتاب  
 سیم بُرده مشتری آگه شد \* دست از حسرت بُرخها بر زده  
 ۱۱۷۰ صد هزاران همچین در جادوی \* بوده منشی و نبوده چون روست  
 چون بدیشان آمد آن پیغام شاه \* کز شما شاهست اکنون چاره خواه  
 از پی آنک دو درویش آمدند \* بر شه و بر قصر او مؤکب زدند  
 نیست با ایشان بغیر یکت عصا \* که هی گردد بامرش اردها  
 شاه و لشکر جمله بیچاره شدند \* زین دو کس جمله بافغان آمدند  
 ۱۱۷۰ چاره می باید اندر ساحرے \* تا بود که زین دو ساحر جان بری  
 آن دو ساحرا چو این پیغام داد \* ترس و مهتری در دل هر دو فتاد  
 عرق جنسیت چو جنین گرفت \* سر بزانو بر نهادند از شگفت  
 چون دیرستان صوف زانوست \* حک مُشکل را دو زانو جادوست

Heading: A فرستادن فرعون بطلب ساحران.

(1157) After this verse K adds:

گفته بام ساحران دارم ما \* هر یکی در سحر فرد و پیشوا

(1174) AB Bul. دست از حسرت.

(1177) Bul. این پیغام.

(1179) L Bul. بر قصر شه.

(1171) A این دو ساحرا.

(1172) Bul. در نهادند.



خواندن آن دو ساحر پدر را از گور و پرسیدن از روان

پدر حقیقت موسی علیه السّلم،

بعد از آن گفتند ای مادرِ بیا \* گورِ بابا کو تو ما را ره نما  
 بُردشان بر گورِ او بنمود راه \* پس سه روزه داشتند از بهرِ شاه ۱۱۷۵  
 بعد از آن گفتند ای بابا بما \* شاه پیغمبی فرستاد از و جا  
 که دو مرد اورا بتنگ آورده اند \* آبِ رُویش پیشِ لشکر برده اند  
 نیست با ایشان سلاح و لشکری \* جز عصا و در عصا شور و شره  
 تو جهانِ راستان در رفته \* گرچه در صورت بخاکی خفته  
 آن اگر سحرست ما را ده خبر \* و ر خدای باشد ای جان پدر ۱۱۸۰  
 هر خبر ده تا که ما سجد کنیم \* خویشنت بر کیمیای بر ز نیم  
 نآمیدانیم و اومیدی رسید \* راندگانیم و کمر ما را کشید

جواب گفتن ساحر مرده با فرزندان خود،

بانگ زد کای جان و فرزندان من \* هست پیدا گفتن این را مرهمن  
 فاش و مطلق گفتن دستور نیست \* لیک راز از پیش چشم دور نیست  
 لیک بنمایم نشانی با شما \* تا شود پیدا شمارا این خفا ۱۱۸۵  
 نورِ چشمانم چو آنجاگه روید \* از مقام خفتنش آگه شوید  
 آن زمان که خفته باشد آن حکیم \* آن عصارا قصد کن بگنار بیم

امیدی L Bul. (۱۱۸۷) . جان و پدر B (۱۱۸۰) . بنموده H (۱۱۷۵)

(۱۱۸۴) After the Heading A has the verse:

گفتشان در خواب کای اولاد من \* نیست ممکن ظاهر این را دم زدن

So B (which reads *مزن*), K Bul. and H in marg. Verse ۱۱۸۴ occurs in AH only; in A it follows the verse cited above.

نشانی بر شما Bul. (۱۱۸۵) . و Bul. om. (۱۱۸۴)